

هو العليم

دیدگاه مکتب عرفان نسبت به مصایب و مشکلات زندگی

سلوک خانواده - طهران - جلسه ۲۱

بیانات

حضرت آیت الله حاج سید محمدحسن حسینی طهرانی
قدس الله سره

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا [سوره فرقان، آیه ۵۷]

ای پیغمبر بگو من هیچ اجر و مزدی از شما طلب نمی‌کنم و فقط اجر و مزد همان هدایتیاست که شما به پروردگارتان پیدا می‌کنید، این اجر و مزد من است.

یادم می‌آید چند سال قبل از فوت مرحوم آقا رضوان الله علیه، یک روز چند نفر از اشخاص از راه دور آمده بودند به منزل ایشان، بنده هم حضور داشتم. صحبت راجع به کیفیت کار و اطلاعات ایشان و مسائلی که خب پیش آمده و یا پیش خواهد آمد و توصیه‌هایی که آنها می‌کردند که یک قدری از کار کم کنند و یک قدری به استراحتشان اضافه کنند. ایشان فرمودند که ما این عمر را برای چه می‌خواهیم؟ غیر از این که این عمر صرف اموری بشود که مورد رضای پروردگار باشد غیر از این چه نتیجه‌ای بر این عمر ما حاصل می‌شود؟ بعد در ضمن صحبتشان یک مطلبی را ایشان فرمودند که هنوز من روی این مطلب ایشان دارم فکر می‌کنم. ایشان در ضمن صحبت فرمودند که من از خداوند این تقاضا را کردم که آن زحماتی که ما داریم می‌کشیم این کارهایی که داریم می‌کنیم کتابهایی که می‌نویسیم هدایتها ارشادها دستگیری‌ها، خب طبعاً اینها امور سهل و ساده‌ای نیست، به گفتن و لفظ آسان می‌آید ولی خب بسیار مشکل است، از خدا خواستم که اگر مشیت او تعلق گرفته است بر این که مرا منخیر کنند بین این که آن مقام عالی و مقام شفاعت و مقام بقا و آن مرتبه لاحدی که حدی ندارد اصلاً، مرتبه‌ای ندارد مرحله‌ای ندارد، این را به من ندهد در قبالش عده‌ای را بر سر این سفره‌بنشانند من راه دوم را اختیار کردم. یعنی من عمرم را برای هدایت و ارشاد مردم بگذارم و لو به آن مقام نرسم و لو به آن مرتبه نرسم و لو به آن مقام شفاعت که از او تعبیر به مقام محمود می‌کنند، عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا، نرسم اگر امر دایر بین این و بین آن است من این قسم دوم را انتخاب کردم. این یک جمله‌ای است که تا امروز فکر من را به خود مشغول کرده است، از آن سال تا به حال که این چه معنایی دارد؟

و امروز که می‌آمدم به اتفاق یکی از دوستان، در میان راه با خودم می‌گفتم که امروز خدمت دوستان چه مطلبی را مطرح کنم و چه مسئله‌ای را مطرح کنم؟ این به نظرم آمد که این قضیه را یک مقداری باز کنم و احتمالاً شاید مناسب هم باشد و پاسخ بسیاری از سوالاتی که مطرح می‌شود در مسائل مختلف و گرفتاریها، داده شود و بخصوص با توجه به این که سوال جدید و درخواست جدیدی برای پاسخ به دستم نرسیده بود.

در این آیه خداوند به پیغمبر می فرماید بگو من از شما تقاضای اجر و مزدی ندارم تقاضای مزدی ندارم. امروزه مردم هر کاری را بر اساس مزدیانجام می دهند هر شخصی را که بنگری در هر صنفی بر اساس مزدی کاری را انجام می دهد. هیچ وقت رفتید در یک بقالی و دکانی و یک جنسی را بگیرید و بعد آن شخص به شما بگوید که آقا این را مجانی ببر؟ حالا امروز از شما نمی خواهیم بگیریم.

یک روز من رفتم جایی به اتفاق یکی از دوستان بودیم گفتیم با آن صاحب مغازه یکخرده شوخی کنیم حالا بعد نیست، یک چیزی می خواستیم بگیریم یکی از دوستانمان هی آمد و به اصطلاح قیمت را پایین آورد و این چیزها، بعد آن رو کرد به من آن صاحب مغازه و گفت خود آقا نظرشان چیست؟ حالا شما دارید هی تنازل قیمت می کنید ایشان هم ساکت نشسته، نظر ایشان چیست؟ یک مرتبه یک مبلغ خیلی بالاتر از قیمت او پیشنهاد کردم! گفتم من این قدر می دهم! گفت آقا شوخی می کنید؟ گفتم نه! نظر من را می خواهید من می گویم این قدر، فرض کنید که پنجاه هزار تومان قیمتش بود من گفتم هفتاد هزار تومان شصت هزار تومان! گفت جدی می گویند؟ گفتم بله! صد هزار تومانی درآوردیم گذاشتیم جلوی او، گفتیم هر چه می خواهی بردار از این، آن هم بلند شد گفت من اصلا از شما پول نمی خواهم، گفتم نه این جور که نمی شود خلاصه. بعد آمد پیش من گفت آقا شما کی هستید؟ گفتم خداحافظ شما ما رفتیم. ولی وقتی خواستم بروم در گوشش این را گفتم، همیشه با افراد برادرانه رفتار کن برادرانه، درست است شما فروشنده هستی و فرض کنید که می خواهی این جنس را به این مبلغ به این کیفیت می خواهی بدهی و هی می خواهی قیمت را در سطحی ببری که برای تو منفعت بیشتری داشته باشد، خودت را همین الان بگذار جای او، ببین آن چه حالی دارد؟ آن چه حالی دارد؟ وقتی خودت را جای او گذاشتی خیلی از مشکلات حل می شود. اول در نظر بگیر منفعت او را، منفعت او را در نظر بگیر بعد به فکر منفعت خودت باش بعد به این مسئله فکر کن که حالا من چقدر منفعت ببرم؟ اول او را راضی نگهدار رعایت حال او را داشته باش.

یکی از دوستان مرحوم آقا ایشان همین تعمیرات منزل و اینها را می کرد، سیم و این چیزها را تعمیر می کرد، سیم کشی ساختمان و این چیزها را انجام می داد این قضیه مال خیلی وقت پیش است، حدودا سی سال پیش است و بسیار صحیح العمل هم بود و کارش هم درست بود و مورد توجه بود. یکی از مسجدیها در آن زمان منزلی درست کرده بود واز ایشان درخواست کرده بود که کارهای امور برق و اینها را ایشان انجام بدهد، وقتی که انجام دادند قیمتی را که مطرح کردند برای آن شخص قیمتش یک مقداری قیمت بالایی بود، خب آن شخص اطلاع نداشت از مسائل برق و اینها، او رفته بود با کسی دیگر صحبت کرده بود و او گفته بود ما برای شما این قدر چیز می کنیم. هنوز انجام نداده بود، اشتباه کردم هنوز انجام نداده بود، فقط مبلغ را حدودی مطرح کرده بود. او گفته بود برای شما انجام می دهیم به این کیفیت و شاید نصف قیمت دو ثلث قیمت. و به

عنون گلایه و شکایت آمده بود پیش مرحوم آقا که، ایشان آمده و بالاخره از دوستان شما است و از شاگردان شما است، آمده در منزل من و ما از کسی دیگر درخواست کردیم و او این طور خلاصه گفت و حالا شما تذکری بدهید که مثلاً افراد رعایت کنند. خب مرحوم آقا مطلب دستشان بود دیگر، می دانستند که آن مسائل یک قدری مسائل فنی است چون خود ایشان هم یک قسمت از تخصص شان تخصص برق بود و این خیلی تفاوت می کند مسئله خیلی فرق می کند ممکن است دو جور یک ساختمان را برق کشی کنند. در یک قسم چه نوع مصالحی را به کار ببرند و چه امکاناتی را در آن جا به کار ببرند و یک قسم نه! ساده و بسیط و کسی هم که وارد نیست طبعاً هر دو را به یک شکل می بیند در هر حالی که خب قیمت فرق می کند.

در یک سفری که با همین رفیق درماشین او به اتفاق مرحوم آقا می رفتیم برای یکی از شهرستانها، این قضیه را مرحوم آقا مطرح کردند و بعد به او فرمودند که انسان در ارتباط با افراد باید به طرق مختلفی عمل کند نه به یک طریق. با بعضی ها به همان چه که هست باید مطرح کرد، با بعضی ها باید انسان حتی استفاده هم نکند حتی استفاده هم نکند با بعضی ها حتی باید کمتر هم بگیرد یعنی آن مقداری که خرج کرده، وقتی ببیند آن شخص متوجه نمی شود و روحیه او یک روحیه ایی است که ممکن است آزرده شود حتی یک مقداری اضافه از خودش بپردازد تا این که او را راضی کند.

این چه طرز فکری است و چه رهنمودی است که در قبال سایر رهنمودها می تواند مطرح شود؟ شاید الان اگر شما این مطلب را در خیلی جاها مطرح کنید به شما بخندند! بگویند که آقا این حرفها مال هفت هزار سال پیش است، امروزه این مسائل و این حرفها نیست دنیا بر اساس اقتصاد می گردد دنیا بر اساس ارتباطات می گردد اگر بخواهی این کار را بکنی همه مردم می آیند مال انسان را می برند، همه می آیند سر انسان کلاه می گذارند، هر کسی می آید سوء استفاده می خواهد انجام بدهد، البته آن افرادی که ممکن است از این سوء استفاده کنند و بخواهند ناقلایی در بیاورند انسان باید با آنها برخورد دیگری داشته باشد مسئله در سر جای خودش محفوظ است.

این برخورد حکایت از یک نوع بینشی می کند که آن بینش در سرنوشت سعادت انسان نقش حیاتی دارد این بینش همان بینشی است که او را در آخر مسیر به آن حرف می رساند و آن کلام از او صادر می شود.

خدای متعال به رسول خدا می فرماید که بگو من اجر و مزدی را طلب نمی کنم فقط هدایت شما. چرا این مسئله را می گوید؟ به خاطر این که آن جنبه لطف او به سایر افراد و جنبه محبت او به سایر افراد به حدی است که آن هدایت و راهنمایی افراد و رسیدن به مطلوب و باز شدن حجاب و وارد شدن در حریم الهی را بر منافع شخصی خودش ترجیح می دهد یعنی می گوید من به آن جا نرسم، دیگران از این سفره بهره مند شوند دیگران از این مائده آسمانی بهره مند شوند. یعنی این قدر این مسئله دقیق و ظریف است که غیر از این که

انسان بگوید در یک همچنین حالی دیگر شخص خودش را نمی بیند و وجودی برای خودش نمی بیند و آن چه را که دارد تقدیم می کند غیر از این توجیه دیگری نمی تواند داشته باشد و این خودش بالاترین مرتبه است بالاترین مرتبه عبودیت که انسان از خداوند چیزی را درخواست نمی کند. البته راجع به این مسئله ان شاء الله فردا در جلسه عنوان، راجع به همین موضوع چونهست، بنده راجع به این قضیه صحبت خواهم کرد اما آن چه را که مربوط به این مجلسهست و مناسبت با این مجلس دارد امروز خدمت دوستان عرض می کنیم.

از زمان صدر اسلام به این طرف همیشه بین دو دسته و دو گروه متفاوت در گردش بود. دسته اول دسته ای که آنها زمامداران دین بودند و رهبران جامعه بودند و افرادی بودند که متکفل بیان احکام برای مردم بودند و با توجه به موقعیت خود و موقعیت اجتماع، اینها در ارتباط با مردم منافع مردم و آن جنبه ارتباط را بیشتر مدنظر قرار می دادند تا خود بیان حکم و بیان مسائل. در ارتباط با افراد تمام همشان این بود که ارتباطات به هم نخورد مسائل دنیای آنها دست نخورد ارتباطات آنها هر روز محکمتر و بهتر و بیشتر مورد توجه مردم قرار بگیرد حال به هر نحوی این قضیه انجام می خواهد بگیرد انجام بگیرد، برای این منظور کیفیت ارتباط خود را با افراد هر روز بهتر و بیشتر می کردند و می کنند، از آن چه که مورد خرسندی آنها است در ارتباط با مردم دریغ نمی کنند گرچه بر خلاف شرع باشد و آن اموری که مورد نارضایتی آنها است مطرح نمی کنند. وقتی که مسئله از آنها می پرسند به نحوی مسئله را پاسخ می دهند که رضایت افراد در این ارتباط تأمین شود. برای بیان احکام الهی همیشه شاعری به نفع مخاطب در نظر دارند. این گونه افراد طبعاً دین را ملعبه و وسیله برای خواسته های خودشان قرار می دهند.

اینان در ارتباط با دین بنده دنیا هستند نه امیر بر دنیا و اسیر در دنیا هستند نه آزاد در دنیا و ارتباطاتشان. رعایت و ملاحظه افراد یک مطلبی است، دین خدا را بازیچه قرار دادن و برای مردم توجیه کردن و مطابق با سلیقه مردم مطلب را گفتن مطلب دیگری است. در زمان مرحوم آقا رضوان الله علیه ایشان دائماً با این قضیه روبرو بودند. در بیان احکام، بیانی صریح داشتند و زبانی برنده، هر کسی می خواست خوشش می آمد و هر کسی می خواست بدش می آمد، هر کسی می خواست آزاده می شد و هر کسی می خواست شاد می شد. وقتی بیان احکام می کردند ملاحظه هیچ کسی را جز رضای خدا در نظر نداشتند. نمی دانم خدمت رفقا و دوستان این مطلب را عرض کردم عمدتاً اشتغال ایشان در آن اوقاتی که در طهران بودند همین مسجد و ارتباطات اجتماعی بود ارتباطات اجتماعی.

ایشان می گفتند در اول وقت باید نماز خوانده شود حالا هر کسی که می خواهد حضور پیدا کند و هر کسی که نکند تفاوت نمی کند، معمولاً آن اهالی منطقه جزو کسبه بودند و مسلمان در آن منطقه کمتر دیده می شد، اینها می آمدند از مرحوم آقا تقاضا می کردند که نماز را فرض کنید که نیم ساعت دیرتر بخوانید تا ما

بتوانیم به کارمان سر و سامانی بدهیم و بعد بیاییم. ایشان می فرمودند که سر و سامان زودتر بدهید ما سر وقت نماز می خوانیم. بارها می شد که خود بنده شاهد بودم ایشان وقتی که نماز ظهر را می خواندند حدود چهار یا پنج نفر پشت سر ایشان نماز می خواندند، چهار نفر. نماز عصر که می رسید حدود چهل یا پنجاه نفر می شدند. چهار یا پنج نفر، می گفتند ما سر وقت نماز می خوانیم هر کسی می خواهد بیاید و همین روش در همه مسیر زندگی ایشان هم ساری و جاری بود یعنی این خط را پیگیری را می کردند و این خط را دنبال می کردند و ملاحظه ای جز رضای الهی در هیچ راهی در هیچ مسئله ای نداشتند.

در قبال این مسئله افرادی را بنده با چشم خود مشاهده کردم که بنخاطر رعایت محیط و ارادتمندان، نماز مغرب و عشاء آنها قضا می شد. در یک مجلسی بنده بودم، مجلس جشن عقدی بود که مرحوم آقا یک ارتباطی با این مجلس داشتند، افرادی آمده بودند، از عصر این مجلس تشکیل شده بود در ایام تابستان و قرار بود تا یکی دو ساعت بعد از غروب این ادامه پیدا کند. هنگام مغرب مرحوم آقا از این در در آمدند و رفتند از در دیگر و در اتاقی که در پشت آن منزل قرار داشت به اتفاق شاگردانشان که همه آنها هم نبودند، عده ای نماز مغرب و عشا را خواندند و بعد برگشتند در همان جا، در جای خودشان نشستند در حالی که شخص دیگری که او هم معمم بود و معنون بود با عنوان بود و معروف بود، فردی را فرستاد برای این که به جای او در آن مسجد نماز بخواند و خود او نشسته بود و با مهمانان خوش و بش می کرد و می گفت و می خندید تا این که پاسی از شب گذشت و تا کم کم کم مجلس جمع شد و اختتام پیدا کرد و از مجلس بیرون رفتند قطعا تا به منزلش که می رسید نماز مغرب و عشاءش قضا شده بود! شصت سال سن، فرد کذا و کذا و خلاصه. خب این یعنی چه؟ این مسئله و این دو طیف از اول صدر اسلام تا به حال و بعد از این، ادامه داشته و ادامه دارد. این دو طیف بوده است و خواهد بود. طیفی که فقط و فقط رضای الهی را در مسائل به نظر می آورد و در قبال رضای الهی هیچ کاری را انجام نمی دهد و هر چه تقاضا برای رسیدگی و رفع گرفتاریها بشود به آن تقاضاها ترتیب اثر نمی دهد.

یک نفر آمده بود خدمت مرحوم آقا رضوان الله می خواست راجع به وجوهاتش با آقا صحبت کند ایشان متوجه شدند که در اموال او اموال ربوی وجود دارد فرمودند بنده حساب نمی کنم هر جا میخواهی بروی برو، هر چه اصرار کردند ایشان گفتند امکان ندارد. عبارتی که به ایشان گفتند این بود که آقای فلانی! بنده با شما تا دم در جهنم رفاقت می کنم ولی از دم در جهنم به بعد، دیگر جهنم به صلاح بنده نیست و با مزاج بنده جور در نمی آید حالا با مزاج شما جور نمی آید و یا شما انس دارید خود دانید و مختار هستید، ماما این جا می آیم دیگر از جا به بعد نمی توانیم بیاییم و آن شخص رفت پیش یک [فرد] دیگری از افراد معروف که به رحمت خدا رفته و از بستگان ما هم اتفاقا بود، به رحمت خدا رفته، آن شخص گفت اشکالی ندارد، شما بیا این جا، پس ما

این درسهایی را که خواندیم برای چه روزی خواندیم؟ برای امروز که بتوانیم مشکلی را حل کنیم! التفات می کنید؟ چقدر شیطان دقیق و ظریف می آید جلو و صورت مسئله را موجه جلوه می [دهد] ما این درسها را برای امروز خواندیم که بتوانیم مشکلات شما را حل کنیم، مطلبی را باقی نگذاریم، نخیر! هیچ اشکالی ندارد و شما می توانید انجام بدهید و ما یک کارهایی بلد هستیم یک کارهایی بلد هستیم انجام می دهیم که مشکلات بتواند برطرف شود. خب هر دو نفر رفتند هم او رفت و زودتر از مرحوم آقا هم رفت و هم مرحوم آقا رفتند خب الان چه؟ حالا چی؟ حالا باید نگاه کرد.

یک همچنین وضعیتی را ما باید در نظر بگیریم. بنده ای که الان برای دوستان و احبه و اعزّه صحبت می کنم به فکر الان و این سلام و صلواتها و آمدنها نباید باشم متوجه باشم باید متوجه فردا باشم که فردا چه مسائلی، در وقتی که هر کسی دارد به دنبال وضع خودش و به دنبال کار خودش می رود. دوستان و رفقا که ابراز محبت می کنند نسبت به حقیر، باید در این راستا قرار بگیرد که آن چه برای آنها خیر است از دهان من بیرون بیاید و آن چه که به صلاح است من مطرح کنم، نه آن چه که مورد دلخواه است نه آن چه که نفوس او را می پسندند که قطعاً همین طور است قطعاً فردی که به فردای خود می اندیشد غیر از این نمی اندیشد آن شخصی که برای فردای خود دچار دغدغه است به این فکر نمی کند فکرش همین است فهمش همین است می خواهد به یک نقطه بالاتری برسد و آن چه راکه بالاتر از این است او را دریابد نه این که کاری انجام بدهد نه این که وضعیتی برای او پیش بیاید که بتواند در این دنیا بی دغدغه بگذراند با آسایش بگذراند به یک نحوی زندگی را به سر بیاورد و بدون اینکه از مواهب الهی متمتع شود. این مسئله خیلی مسئله مهمی است این مسئله خیلی مسئله عجیبی است که انسان چطور در ارتباط با قضایا و مسائل با آنها برخورد کند.

بسیاری از دوستان در نامه هایی که می نویسند ابراز و اظهار می کنند در دو جهت، یکی نسبت به گرفتاریها و مسائلی که خب طبعاً برای هر فردی ممکن است در این عالم اتفاق بیفتد. این بنده مشاهده می کنم که ظاهراً مطالب به شکل دیگری شاید می خواهد مطرح شود لذا گفتم که این بحث را امروز مطرح کنم و یک قدری او را باز کنم تا این که مسائل روشن شود.

بینید راه انسان و راه خداشناسی شوخی بردار نیست راه خداشناسی و راه توحید عبارت است از شناخت پروردگار و رسیدن به حقیقت عالم هستی آن طور که هست و آن طور که باید باشد، این راه توحید است. الان اراده و مشیت پروردگار نسبت به جریانات عالم هستی بر همین منوال است که ما مشاهده می کنیم به همین کیفیت است که ما مشاهده می کنیم خداوند متعال تقدیر و مشیت می کند بر اجرای یک امری و توسط وسائلی از ملائکه و وسائط عالم غیب، این قضایا و مسائل در عالم کون و در عالم ماده و در عالم دنیا تحقق پیدا می کند. توحید یعنی انسان به یک نقطه ای برسد که احساس کند همه آن چه که در عالماتفاق می افتد از ذات باری تعالی

نشأت می‌گیرد و جز او هیچ قدرتی هیچ قدرتی در این عالم حاکم نیست و هیچ واسطه‌ای در این عالم حاکم نیست هیچ واسطه‌ای. و مسائل را باید از آن دیدگاه مورد توجه قرار بدهد و نظر یک سالک در مسائل باید به آن جنبه توحیدی باشد.

بنابراین در تمام مسائلی که در شبانه روز ما اتفاق می‌افتد انسان دو مطلب را باید مورد نظر قرار بدهد مطلب اول عبارت از این است که او آن چه را که هست از ناحیه پروردگار بداند و منتسب به او بداند، این یک مطلب، واقعا باید این طور بداند. مطلب دوم بر اساس تکلیفی که خدای متعال برای او مقرر کرده است بر اساس آن تکلیف با آن قضیه برخورد کند. خب آن وقت ببینیم چقدر مسئله عوض می‌شود؟ صورت مسئله ببینید چقدر تغییر پیدا می‌کند؟ یک مسئله‌ای اتفاق می‌افتد بچه‌ای مریض می‌شود حادثه‌ای پیش می‌آید یک مرتبه شوک به انسان وارد نشود این قضیه را یک قضیه‌ای بداند که اتفاق افتاده مانند سایر قضایایی که اتفاق افتاده، حالا که اتفاق افتاده چطور با این مسئله برخورد کند؟ چه عملی در قبال این مطلب انجام بدهد؟ این دو حالتی است که انسان را قطعاً به نقطه توحید می‌رساند.

حالا اگر قرار باشد انسان در ارتباط با قضایا و مسائل صورت دیگری بگیرد اگر قضیه خوش آیند است او را مغرور کند و اغفال کند و حال خود را خوش ببیند، اگر قضیه نامناسب است بخواهد این قضیه نباشد، این غلط است. این قضیه نباشد. و هر کس که بیشتر رعایت این مطلب را بکند طبعاً بهره‌او نسبت به این قضایا و مسائل بیشتر خواهد شد.

بنده یاد می‌آید الان در ضمن صحبت که داشتم می‌گفتم یاد این قضیه افتادم. یک سال به اتفاق مرحوم آقا، من در آن موقع سنم حدود پانزده شانزده سال بود، به اتفاق مرحوم آقا در تابستان به اتفاق والده مشهد مشرف شده بودیم آن اخوی کوچکتر ما که در آن موقع سنش حدود پنج یا شش یا هفت سال بود به دندان درد مبتلا می‌شود اتفاقاً آن روز جمعه هم بود و همه جا هم بسته بود و خلاصه این هم دندان درد خیلی اذیتش می‌کند همین طور مشغول گریه و اینها بود خیلی این، دو سه مرتبه رفتیم داروخانه چیزی بگیریم همه جا بسته بود آمدیم در منزل و به مرحوم آقا گفتیم جریان این طور است، در این موقع خیلی این اذیت شده بود و خیلی ناراحت شده بود و تقریباً بی‌تاب شده بود از این درد و اینها، مرحوم آقا فرمودند که یک دعایی که این دعا را استاد ایشان آقای حداد دادند و به ایشان هم اجازه دادند که در چه مواردی اجازه دارند که این دعا را استفاده کنند، ایشان کتابچه را از بغلشان درآوردند به اصطلاح آن صفحه را آوردند دعایی بود و این دعا را هم خواندند، اول به ما گفتند یک همچنین چیزی هست که خب برای ما جای تعجب نباشد و بعد این دعا را خواندند و به محض این که دعا تمام شد ایشان هم ساکت شد انگار نه انگار این اصلاً دردی بوده و اصلاً تمام شد، دیگر بعداً هم درد نگرفت.

من خودم ندیدم در موردی ایشان استفاده کرده باشد فقط یک مرتبه ایشان گفتند که در بعضی از اوقات انسان احساس می‌کند اگر بخواهد به آن طریق عمل نکند برای او گرفتاری نفسانی پیش می‌آید اهل فن خوب می‌دانند که چه می‌خواهم عرض کنم یعنی گاهی از اوقات نفس می‌افتد روی یک دنده که اصلاً می‌خواهد این قضیه اتفاق بیفتد و هر چه هم بخواهد برسد باید برسد این حالت هم ضرر دارد، برای مقابله کردن با این حالت، آن وقت آن استاد دستور می‌دهد که در بعضی از اوقات این مسئله انجام بشود تا این که انسان بتواند در آن حال تعادل قرار بگیرد و آلاً از ابتلائات و گرفتاریها اگر من بگویم چقدر بر سر مرحوم آقا آمد شاید به ساعتها بکشد که در تمام این موارد، هیچ کدام از آن مجرای عادی و ظاهری تخطی نکردند در حالی که ما در سایر طرق و در سایر مکتبها خلاف این را مشاهده می‌کنیم. چون سایر مکتبها نظر به مسئله توحید ندارند و با اسماء و صفات پروردگار نفس خود را متعلق کرده‌اند در این جا چه می‌شود؟ در این جا نفس و سوسه می‌کند و به سمت استفاده از این امور، نفس کشیده می‌شود حرکت می‌کند و این برای او توقف پیدا می‌کند متوقف می‌شود.

یکی از این افراد که درباره او کتابهایی هم نوشته شده است و به رحمت خدا رفته است چندی پیش بعضی از دوستان کتابی که راجع به ایشان بود برای من آوردند من مطالعه می‌کردم و راجع به این قضیه دیدم از اول تا آخر کتاب، تمام حکایات و داستانها و مسائل غیر عادی و اعمال اراده و اعمال نفوس و تصرفات و خلق امور غیرعادی از انواع شفا دادن مرضا و یا رفع گرفتاریها و یا انجام اموری که مورد توجه و مورد تمایل نفس است از امور دنیوی، تمام کتاب مشغول به این قضایا است همه کتاب.

بنده زاده داریم تقریباً حدود ده دوازده سال سنش است دو یا سه شب پیش از من سوال می‌کرد این کتاب را خوانده بود می‌گفت آقا جان این کتابی که الان این مطالبی که این جا نوشته این مطالب درست است یا درست نیست؟ گفتم اینها درست است دروغ نوشته، گفت آقابزرگ از این حرفها داشتند یا نداشتند؟ گفتم نه نداشتند ایشان، خیلی کم. گفت پس [باید] مقام ایشان بالاتر از مقام آقابزرگ باشد! گفتم نه! مقام آقابزرگ بالاتر است، خودت جواب را پیدا کن من به تو جواب نمی‌دهم، این که یک خرده فکر کرد گفت جوابش این است که ایشان لابد می‌توانسته انجام نداده، گفتم بارک الله! یک جایزه داری. می‌توانسته انجام بدهد و انجام نداده.

این نه! دیده دارد می‌انجام می‌دهد. شخص می‌آید پیش او و تقاضا می‌کند گرفتارم فرض کنید که بچه‌ام را در زندان بردند یا این که فلان مشکل برای من پیش آمده، این می‌بیند قدرت دارد، بعد آن شخص تقاضا می‌کند اصرار می‌کند، این در ارتباط با آن شخص در یک ضعف نفسانی قرار می‌گیرد و خود را تسلیم خواست طرف می‌کند و می‌بازد، گرچه به ظاهر می‌گوید ما این را برای رفع گرفتاری دیگران به کار می‌بریم گرچه بعدمشکلاتی را متحمل می‌شود و گرچه سختی‌هایی را هم متحمل می‌شود و راست هم هست ولی صحبت

در این است که نفس او آرامشش به این است که توانسته این کار را در خارج برای این فرد انجام بدهد. خب جان من! اگر خواست خدا بر انجام ندادن این کار باشد چرا برخلاف عمل کردی؟

همین شخص همین شخص در یک سفری که خدمت مرحوم آقای حداد می‌رسد ایشان رو می‌کنند به او و می‌گویند آقای فلان! شما چه کردید و چه به دست آوردید؟ ایشان در جواب می‌گویند با توجه به توسل به ائمه علیهم السلام و انجام ریاضات و مسائلی، اسم اعظم را به من عنایت کردند اسم اعظم را به من دادند و من هر امری را که بخواهم انجام می‌دهم، چشمم را می‌بندم و همه دنیا را می‌بینم، آن چه را که اتفاق می‌افتد در آن طرف دنیا من مشاهده می‌کنم، هر کاری که بخواهم انجام می‌دهم، به هر راهی که بخواهم بروم می‌روم و درست هم هست البته این طور نیست که هر چه را بخواهد، آنچه را که او انجام می‌دهد در قبال آن چه را که او انجام می‌دهد یک میلیارد هم نیست. این بر اساس ظرفیتش خیال می‌کند همه چیز انجام می‌دهد، بر اساس ظرفیتش، خارج از ظرفیتش را که نمی‌بیند، خیال می‌کند نیست. التفات کردید؟ چون خارج از ظرفیتش نمی‌بیند پس می‌گویند دنیا همین است در حالی که نه! این فقط در عالم ملک و مثال است و یک روز برای دوستان کمیت مثال را به نسبت به عوالم دیگر توضیح دادم که یک قطره به دریا است.

در این جا مرحوم آقای حداد را ببینید، می‌دید رو می‌کند به او و می‌گویند آیا می‌خواهی از تو بگیرم؟ یک مرتبه شروع می‌کند به لرزیدن! آقا جان تو که اسم اعظم داشتی مگر نگفتی هر کاری که بخواهم می‌کنم؟ شروع می‌کند به لرزیدن و می‌گویند نه نه! نمی‌توانم این را بدهم یک عمر را زحمت کشیدم و صرف کردم و به هزار مرارت ببینید گیر این جا است به هزار مرارت و بدبختی و بیچارگی افتادم تا به این جا رسیدم چطور از دست بدهم؟ اگر ایشان لطف خدا شامل حالش می‌شد فوراً متوجه می‌شد آن کسی که قدرت دارد اسم اعظم را از تو بگیرد بهترش را به تو می‌دهد، او که با تو دشمن نیست پس معلوم می‌شود بالاتر از اسم اعظم هم داریم، بهتر و بالاترش را داریم. آنی که انسان به آن نقطه برسد آن چیست؟ آن توحید است آن نقطه نقطه توحید است که در آن نقطه خدا را آن چنان که هست می‌بیند نه آنچنان که می‌پندارد و آن چنان که می‌خواهد. خدایی که برای ما رزق بیاورد خدایی است که ما می‌خواهیم نه خدایی که هست، خدایی که برای ما آسایش بیاورد خدایی است که ما می‌خواهیم خدایی که برای ما موانع را برطرف کند خدایی که زور را از بین ببرد خدایی که مرض را بردارد خدایی که گرفتاری را رفع کند خدایی که به شعارهای نفسانی ما پاسخ مثبت بدهد اینها چیزهایی است که ما می‌خواهیم.

یکی از افراد چندی پیش بود، سالها پیش، نامه‌ای داد برای بنده و مادرش هم نامه می‌دهد که آقا دعا کنید ایشان در فلان جا شرکت می‌خواهد بکند قبول شود، در فلان جا می‌خواهد برود قبول شود، من برای ایشان پاسخ دادم به صلاح ایشان نیست گفتند دعا کنید که انجام شود من گفتم هر چه خدا خواست انجام می‌شود، این

رفت و در آن جا شرکت کرد و الان خود مادرش چند شب پیش برای من نامه داده که تمام دینش را گذاشته کنار، دیگر نه نماز می خواند نه روزه می گیرد قرآن را پرت می کند روی طاقچه و ...

این مسئله ناشی از چه جهتی می شود؟ ما می خواهیم برویم فلان جا قبول شویم ما می خواهیم فلان جا شرکت کنیم ما می خواهیم به فلان مطلب و منویات دلمان برسیم ما می خواهیم به این جا برسیم. یک روز یک شخصی آمد خدمت امام صادق که ایشان استخاره کند، می خواهم به یک مسافرتی بروم سفری بروم سفر تجارتي انجام بدهم اشتغالی انجام بدهم حضرت فرمودند استخاره خوب نیست. رفت و برگشت و اتفاقا سود سه برابری کرد و بسیار شاد و خندان آمد خدمت امام صادق، گفت یابن رسول الله این چه استخاره ای بود؟ ما رفتیم و این همه کار انجام دادیم و خوب و خوش و خرم با استفاده بسیار و سود سرشار به وطن مراجعت کردیم این استخاره کجایش اشکال دارد؟ حضرت فرمودند: یادت می آید فلان صبح که از خواب برخواستی چون قافله داشت حرکت می کرد نتوانستی به نماز صبحت برسی و نماز صبحت قضا شد؟ این استخاره بدیش برای این بود. گفت عجب! یک نماز صبح قضا شد می ارزید که بروی سود کنی بیایی؟ اگر تو رند و زرنگ باشی می فهمی ثوابی که از تو فوت شد، آن قدر این عظیم و بلند مرتبه است که اگر تمام این سودت را به فقرا ببخشی به گرد آن ثوابی که از تو فوت شد نخواهی رسید. این را می گویند مسیر توحید.

در مسیر توحید سالک باید خدا را همیشه در زندگی خود پیاده کند و به تکلیف بر آن اساس، عمل کند. تکلیف آن چه که هست باید نسبت به او عمل کند. خدا آن چه را که می خواهد. حالا آن چه را که می خواهد بر چه اساس است؟ ما نمی دانیم. ما اطلاع نداریم. ما نمی دانیم که خواست و مشیت او برای چیست و چگونه است. ما در قبال این قضیه چه تکلیفی داریم؟ این مهم است این مهم است. چون یک مسئله ای اتفاق می افتد انسان نباید دست و پای خودش را گم کند باید ببیند چه تکلیفی در این جا دارد تا به تکلیف عمل کند. بعضی ها خیال می کنند که آمدن و حرکت در راه خدای متعال، باید توأم با گشایش باشد توأم با برآورده شدن حاجات باشد توأم با رفع گرفتاریها باشد توأم با جریان امور بر طبق مراد و خواست باشد اگر این تفکر است بدانند که این مسئله در جای دیگر است و این متاع در بازار دیگر است نه در بازار توحید. در این جا خواست الهی پیش می آید هر که می تواند بسم الله هر که نمی تواند جای دیگر.

دعاها هست تسخیرات هست مسائلی هست رموزی هست افراد بیهستند از تباطاتی هست، بسم الله. این جا خبری نیست. اولین مطلبی را که سالک باید مد نظر قرار بدهد این است که خدای متعال از او چه می خواهد؟ این مسئله، تمام شد دیگر، تمام شد و از او چه می خواهد و تکلیف او در برابر مطلب چیست؟ جدای از این مسئله به هر چه ما تنازل کردیم قافیه را باختمیم چرا؟ چون به آن نقطه نرسیدیم. مکتبی را که مرحوم آقا آن مکتب را [ترسیم کردند] و به دنبال مکتب بزرگان از اهل توحید، مرحوم آخوند و امثال ذلک برای دیگران باز

کردند این مکتب است، مکتب توحید است. این مکتبی است که انسان از ابتدای سیر خودش تا انتها فقط یکی را ببیند یک مسئله را احساس کند یک روز گرسنه بود گرسنه باشد، سیر بود سیر بود مریض شد مریض شد در این قضیه تأخیر شد که شد در آن قضیه این طور شد. حالا تأخیر شود طوری نمی شود، سه روز تأخیر شود مسئله ای پیش نمی آید قضیه ای پیش نمی آید. آن وقت وقتی که انسان خود را رها کند احساس می کند که دارد چه می رسد؟ رها کند نفس خود را از این تعلق باز بدارد تعلق به کیفیت را از خود بیرون بیاورد این مکتب مکتب توحید است.

لذا بر این اساس ولایت در جای خود قرار می گیرد شناخت خدای متعال شناخت امام علیه السلام می شود و حقیقتاً امام علیه السلام واقعیت امام علیه السلام. امام زمان را در همه احوال ناظر می داند دیگر صحبت کردن از این که امروز فرج است یا فردا فرج است دیگر نمی کند. صحبت کردن از این که این از علائم آخرالزمان و ظهور است یا آن است دیگر نمی کند. صحبت کردن از این که چطور به خدمت حضرت برسیم نمی کند. حضرت را حاضر و در کنار خود می بیند در کنار خود. امام زمانی را قبول دارد که آن امام زمان هم چون پروردگار که از رگ گردن به ما نزدیکتر است آن امام زمان را از رگ گردن به خودش نزدیکتر می بیند، واقعا می بیند، یعنی نه این که بخواهد بر خودش تلقین کند، وقتی که ما بنشینیم دو دوتا چهارتا مسئله را بررسی کنیم و حقیقت ولایت را به نظر بیاوریم دیگر چه جای خلأ و نقصان در نفس می ماند که برای پرکردن آن نیاز به دیدن حضرت داشته باشیم؟ وقتی که من در این مجلس امام را ببینم دیگر چه احتیاجی برای دیدن امام در وجود خود احساس می کنم؟

البته یک مسئله ظاهری است و آن این که امام علیه السلام خب دیدن حضرت خودش برکت است خودش یک عنایت است خودش یک لطف است انسان امام را ببیند بهتر است یا نبیند؟ خب این یک مطلب عادی است اما یک وقتی انسان همه کار و زندگی و فکر خود را می گذارد نماز می خواند برای این که به خدمت امام زمان برسد روزه می گیرد برای این که خدمت امام زمان برسد زن و بچه را ول می کند بلند می شود جمکران، شب را تا به صبح می ماند تا امام زمان را ببیند تو پیش زن و بچه ات باش امام زمان در همان منزل تو حضور دارد ما جمکران رفتن نداریم، این طرف و آن طرف رفتن نداریم، شبها به این طرف و آن طرف رفتن نداریم. آن شخصی که می خواهد امام زمان را در جمکران پیدا کند آن امام زمان خیالی است نه امام زمان حقیقی، امام زمان حقیقی در منزل خود تو است تو اسباب گناه را از منزلت بردار امام زمان پایش را می گذارد آن جا. اگر اسباب گناه را از منزل برداشتی امام زمان را در جمکران هم پیدا نمی کنی، تو آن چه را که او می گوید انجام بده او خود به دنبال تو خواهد آمد نه تو به دنبال او بروی! این مطالبی که عرض می کنم مطالب خودم نیست، امام زمان علیه السلام جدای از سنت پروردگار که کاری انجام نمی دهد مسیر امام زمان علیه السلام مسیر

دستگیری است مسیر هدایت و ارشاد است و این قدر فضل الهی بزرگ است و رحمت الهی واسع است که اگر ما بخواهیم راجع به این قضیه صحبت کنیم ممکن است برای بعضی شبهه ایجاد شود، این قدر رحمت خدا واسع است و این قدر وسیع است.

به قول بایزید، از خدا تقاضایی داشت و هر چه ناله و فریاد می کرد خلاصه هنوز لابد و قتش نرسیده بود که توجهی بشود، توجه که به او می شد کیفیت توجه تفاوت می کند، رو کرد به خدا گفت خدایا آن چه را که می خواهم اگر ندهی از آن لطف و کرمت نسبت به بندگان، مطالبی به این خلق می گویم که دیگر کسی تو را عبادت نکند! خدا گفت خیلی خب من می دهم تو نگو من می دهم خلاصه آنی را که می خواهی به تو می دهم. این قدر خداوند لطفش عام است و این قدر مسئله باز است.

یک روایتی است بسیار روایت روایت عالی است این را برای ختم مجلس که خب دیگر طبعاً موقع نماز است و بعضی از دوستان از راههای دور آمدند باید برسند دیگر این را عرض می کنم تا ان شاء الله برای جلسه بعد خب مطالب دیگری خدمت رفقا و دوستان و کیفیت تطبیق انسان با این مسئله، این را خدمت شما عرض می کنم.

روایت از امام باقر علیه السلام است سلام بن ظاهرا مستنق این روایت را از امام علیه السلام نقل می کند که نشستیم در کنار امام باقر علیه السلام، مجلسی بود حضرت صحبت می کردند در این موقع حمران بن اعین از اصحاب بسیار بزرگوار امام باقر و امام صادق علیهما السلام وارد می شود، رو می کند به امام علیه السلام و می گوید یابن رسول الله این چه قضیه ای است و چه مسئله ای است که هر وقت ما خدمت شما هستیم و مطالب را [در] خدمت شما می شنویم و در محضر شما قرار داریم، این چه مطلبی است که انگار در این دنیا نیستیم؟ انگار از روی زمین بالا آمدیم؟ تعلقات خودمان از دنیا بریده می شود؟ در این هنگام اگر ملک الموت بیاید پاسخ او را با خشرویی و خوشوقتی خواهیم آمد و آماده برای رفتن هستیم دل ما در آن موقع رقت خاصی پیدا می کند و نسبت به اموری که سختگیری می کند در غیر از این موقع، آن جا بسیار گذرا عبور می کنیم و خلاصه گویا خود را در بهشت و در نعمات و ریاضالهی می دانیم اما همین که از پیش شما می رویم بیرون و می رویم پیش زن و بچه و اینها، چشممان به آنها می افتد صحبتی که با آنها می کنیم مشغولیتی که با آنها پیدا می کنیم کم کم آن حالت در ما از بین می رود؟ از بین می رود و تبدیل به حال دیگر پیدا می کنیم دیگر آن حال اول را نداریم به شخصیت دیگری متبدل می شویم کهاین شخصیت با آن شخصیت اول تفاوت می کند این چه حالی است؟ آیا این نفاق است؟ آیا باید بر خود بترسیم و آیا باید نگران باشیم یا این که یک حال طبیعی است؟ خب برای همه افراد پیدا می شود. حضرت فرمودند نه نه، این نفاق نیست این یک مسئله طبیعی است که در مجالس مختلف، نفس به صور مختلفی درمی آید و انسان البته باید خود را با شرایط آن محیط تطبیق بدهد و باید حال خود را

استمرار ببخشد اما بالاخره برای گذران زندگی و گذران روزگار که انسان نمی‌تواند به این حال بماند. بعد امام علیه السلام فرمودند: روزی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد نشسته بودند جوانی وارد شد و گفت یا رسول الله! همین سوال را از پیغمبر کرد که ما وقتی ما با شما هستیم این طور هستیم و فلان و وقتی که می‌رویم به شکل دیگری درمی‌آییم آیا این نفاق است؟ حضرت فرمودند نه، این طور نیست این نفاق نیست اگر شما بر آن حال بمانید و بر آن وضعیت بمانید و ادامه پیدا کنید **لصافحتم ملائکی السماء و الارض**^۱ با ملائکه آسمان و زمین شما مصافحه می‌کنید و آنها را خواهید دید و آن قدر سبک خواهید شد که بر روی آب حرکت می‌کنید بدون این که در زیر آب فرو بروید و روح شما این قدر لطیف خواهد شد. بعد آن جوان می‌گوید آیا این گناهانی که ما مرتکب می‌شویم آیا با راه ما منافات دارد؟ حضرت فرمودند نخیر! خطا و لغزش، این لازمه آدمی است خداوند دوست دارد که بنده او همیشه در حال توبه باشد و همیشه بخواهد به او رجوع کند خیلی عبارت عبارت عجیبی است این مطلبی را که خدمت شما عرض می‌کنم سرّی در آن نهفته است رسول خدا فرمودند که اگر شما گناه نکنید خداوند قومی را خلق خواهد کرد که آنها گناه کنند و توبه کنند! این خیلی دیگر عجیب است! یعنی ما آمدیم و خدا را دست کم گرفتیم خیال می‌کنیم هیچ کار خلافی نباید از ما سر بزند هیچ عمل خلافی نباید انجام بدهیم، نه! مرحوم آقای حداد رضوان الله علیه می‌فرمودند سالک که گناه نمی‌کند خطایی از او سر می‌زند خدا هم برای همین اوقات می‌بخشد برای همین اوقات می‌بخشد.

پس بنابراین آن چه که وظیفه ما است این است که در مقام عبودیت باشیم و تمام امور خود را به خدا بسپاریم و از تغییر حال و تبدل حال هیچ نگران نباشیم خدای متعال رحمتش واسع است و تمام گناهان و خطاهای ما را در صورتی که در راه باشیم مورد عفو قرار می‌دهد.

انشاء الله امیدواریم که همیشه خداوند رحمتش و توفیقش شامل حال ما بشود. دست امام زمان علیه السلام همیشه بر سر ما مستدام باشد و مهم این است که ما خود را به مقدار توان و قدرت در تحت رضای بزرگان و اولیای دین قرار دهیم.

اللهم صل علی محمد و آل محمد

^۱ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۰۹ و الکافی، ج ۲، ص ۴۲۴ (با مقداری اختلاف).